

# دیدار مشاور رئیس جمهور در امور زنان و خانواده با خانواده

شهید محمد بروجردی



سبحانک یا شاهد تعالیت یا شهید، اجرنا من النار یا مجیر

خانه . با وجود این که در خانه فرزند بزرگتر نبود؛ اما ساکنان ارکشتی خانواده شده بود.

شهید محمد بروجردی در سال ۱۳۳۳ در روستای « درّه گرگ » از توابع بروجرد بدنیا آمد و در ۶ سالگی بعد از فوت پدر به همراه مادر به تهران مهاجرت کرد و در تهران بنا به شرایط مادی خانواده تحصیل را با کار توأمان تجربه نمود.

او در حقیقت کلاس هشتم یا نهم بود که در جلسات مذهبی و سیاسی ضد شاه شرکت می کرد . شهید بروجردی در سال ۱۳۵۵ به همراه چند نفر به سوریه رفت و در آنجا با شخصیت روحانی برجسته لبنان «امام موسی صدر» از نزدیک آشنا شد و با گذراندن دوره های آموزش نظامی و چریکی نزد «شهید چمران» و «شهید محمد منتظری» پس از دو ماه به ایران بازگشت.

پس از چاپ مقاله موهن ساواک در روزنامه «اطلاعات» و قیام خونین ۱۹ دی ماه سال ۱۳۵۶، و سرکوبی خیزش روحانیت و مردم شهر «قم»، «محمد» یک رشته عملیات چریکی فشرده و ضربتی را علیه تاسیسات سیاسی - امنیتی و مراکز به ظاهر فرهنگی رژیم و حامیان آمریکایی آن، طراحی و اجراء کرد.

پس از سرنگونی رژیم منحوس پهلوی و پیروزی مرحله نخست انقلاب اسلامی، فعالیت های انقلابی محمد دامنه گسترده تری

دیدار مشاور رئیس جمهور در امور زنان و خانواده با همسر شهید محمد بروجردی رنگ و بوی خاصی داشت.

امروز که به اتفاق دکتر زهره طیب زاده نوری مشاور رئیس جمهور و رئیس مرکز امور زنان و خانواده توفیق دیدار با خانواده این رادمرد تاریخ کشورمان را یافتیم شهید بزرگوار بروجردی به گفته همسرش همچنان در میان خانواده حضور دارد و مسائل پیش رویشان را مدیریت میکند. خانم شهید بروجردی در این مورد اذعان می نماید که او در خواب برای خرید خانه، انتخاب عروس خانواده و بسیاری از دودلی ها، ما را در تصمیماتمان یاری رسانده است. حضور امروز ما در این منزلگه عشق، توفیق الهی است در خانه بزرگ مردی که زمانی در چهارراه سیروس تهران با آن چهره آرام، زندگی را با تشک دوزی سپری می کرد و در پس پنبه ها و در لابلای تاروپود پارچه های رنگین کمانش، اعلامیه های امام را جاسازی می کرد و کسی چه می دانست این جوان برومند فرمانده بزرگ ترین گروه مسلحانه مبارزه علیه رژیم شاه باشد همان جوانی که قله های اخلاق، مقاومت، ایثار، مهربانی را یکی پس از دیگری فتح کرد و بعد از سالها، نامش در تاریخ ۸ سال دفاع مقدس نیز برای همیشه ماندگار شد.

او که از همان دوران کودکی، مدیر و مدبر بود؛ چه در کارگاه و چه در

به مبارزات سیاسی در سال ۵۳-۵۲ گروهی را به نام «گروه توحیدی صف» تشکیل داد؛ با توجه به اینکه شاه از سال ۵۰-۴۹ موفق شده بود که جنبش مسلحانه آزادیخواهان را در ایران سرکوب کند و دوره خفقان جدی در کشور ایجاد شده بود و با توجه به تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، ظهور گروه صف در تهران به صورت جدی توانست یک گروه نظامی مذهبی و متدین را معرفی کند.

گروه صف و مشخصاً شهید بروجردی با تأیید حضرت امام (ره) مبنی بر مبارزه مسلحانه تنها علیه سران و حامیان داخلی و خارجی طاغوت فعالیت می‌کردند. او البته معتقد بود حامی اصلی شاه همان آمریکاست.

بروجردی ۱۹ ساله تشکلی را سازماندهی کرد که نوع ساختار آن شاخه‌ای-شناور بود و هر سه نفر زیر مجموعه یک نفر بود و اگر ساواک هر بخشی از این مجموعه و یا هر فردی از این گروه را دستگیر می‌کرد به هیچ عنوان به اساس سازمان خدشه‌ای وارد نمی‌شد. ویژگی دیگر گروه توحیدی صف، استقلال این گروه بود و در بین چهره‌های اصلی گروه صف کسی را نمی‌بینیم که قبلاً سابقه عضویت در سازمان مجاهدین خلق را داشته باشد.

این گروه کاملاً مستقل، صد درصد مذهبی و برخاسته از جنوبی‌ترین نقطه شهر تهران و عموماً از یک طبقه خاص اجتماعی بودند، در حالی که تمام گروه‌های دیگر چه مذهبی و غیر مذهبی به خصوص سایر گروه‌های مذهبی سابقه عضویت در سازمان مجاهدین خلق را داشتند- مثل گروه منصورون، امت واحده، گروه فلاح و غیره- که بعد از تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق (منافقین) سرخورده شده و گروه‌های سیاسی جداگانه تشکیل دادند و برخی از آنها فعالیت‌های مسلحانه نیز انجام می‌دادند.

شهید محمد بروجردی در سال ۱۳۵۶ با همکاری دوستان خود فعالیت‌های نظامی فراوانی علیه رژیم پهلوی انجام داد و در قالب «گروه توحیدی صف» چندین قرارگاه پلیس را خلع سلاح کرد.

وی هنگام بازگشت امام خمینی (ره) به وطن از سوی شهید بهشتی به عنوان مسئول حفاظت کمیته استقبال انتخاب شد و از فرودگاه تا مدرسه علوی محافظت از جان امام را برعهده گرفت. با اوج‌گیری روند انقلاب اسلامی، محمد به صورت شبانه‌روزی، درگیر هدایت و اجرای مسایل سیاسی - نظامی نهضت گردید.

سپس بلافاصله دست به کار تشکیل و سازماندهی یگان حفاظت محل سکونت حضرت امام در تهران گردید. در پی آغاز درگیری‌های مسلحانه مردم و نیروهای شاه در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، محمد نیز همدوش دیگر رزمندگان انقلاب به صفوف متزلزل قوای

پیدا کرد. پس از چندی، مسئولیت سرپرستی «زندان اوین»، که عمده زندانیان آن از عناصر شکنجه‌گر و سرکوب‌کننده دولت، ساواک و ارتش شاهنشاهی بودند، به محمد محول شد.

سلوک اسلامی - انسانی محمد در برخورد با زندانیانی چنین منفور، باعث شد تا تنی چند از هم‌زمانش به او خرده بگیرند.

یکی از دوستان محمد در این رابطه می‌گوید: «وقتی زمزمه‌های نارضایتی به گوش بروجردی رسید، سخت متغیر شد و گفت: ما اگر مسلمان هم نبودیم، باز مسئولیت انسانی و وجدانی به ما حکم می‌کرد با زندانی برخورد صحیح داشته باشیم.

به علاوه، ما در دستگاه عدالت انقلاب، ضابطیم، نه قاضی. اگر بخواهیم به عنوان ضابطین محکمه انقلاب همان برخوردی را با این زندانیان داشته باشیم که قبل از پیروزی، آنها با ما داشتند، پس دیگر چه فرقی میان یک انقلابی مسلمان با آنها وجود دارد؟ اگر در بین برادران ما، کسی هست که به برخورد بنده با اینها (زندانیان) اعتراض دارد، برود احکام مربوط به اسیر و زندانی را در متون شرعی پیدا کند و بخواند».

محمد بروجردی در شکل‌گیری سپاه هم نقش فعالی ایفا کرد. با آغاز غائله کردستان به عنوان فرمانده عملیات، تمام تحرکات ضد انقلاب را با تیزی بی‌زیر نظر گرفت، به گونه‌ای که نقش وی در رهایی مردم مظلوم کردستان از ستم گروهک‌های ضد انقلاب بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

شهید سرلشکر بروجردی که به‌گواه هم‌زمانش در مباحث نظامی و سیاسی دارای قوه تحلیل خارق‌العاده‌ای بود در طول فعالیت‌هایش پس از پیروزی انقلاب اسلامی بی‌ادعا و پرتلاش در مسئولیت‌های مختلفی چون فرمانده سپاه منطقه هفت، قائم‌مقام قرارگاه حمزه و فرمانده تیپ، خدمات شایسته و ارزشمندی ارائه داد و سرانجام در اول خرداد ۱۳۶۲ در گردان ویژه سیدالشهدا که خود بنیانگذار آن بود هنگامی که برای پاکسازی «مهاباد» می‌رفت، در اثر انفجار مین، به دیار حق شتافت. هم او که مردم کردستان لقب « مسیح کردستان » بر او نهادند.

از شهید بروجردی دو فرزند تحصیل‌کرده و اندیشمند به یادگار مانده که در زمان شهادت وی، حسین ۵ سال و خواهرش ۳ سال داشته‌اند.

حسین بروجردی فرزند ایشان در تشریح ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی شهید بروجردی، زندگی پدرش را به پیش و پس از انقلاب و کردستان تقسیم کرد و افزود: ایشان قبل از انقلاب در سن ۱۸ سالگی طی آشنایی با یکی از روحانیون مبارز به نام « مرحوم بودری » مسیر زندگی اش به صورت جدی تغییر کرد و با روی آوردن

شاهنشاهی حمله ور شد.

او نقش چشمگیری در تصرف «پادگان جمشیدیه» و نیز آزاد سازی مراکز رادیو و تلویزیون از لوٹ چکمه پوشان گارد جاویدان ایفا کرد.

در همین عملیات، با اصابت گلوله ای از ناحیه پا مجروح شد. شهید بروجردی؛ شهید بروجردی به عنوان یکی از ۱۲ نفر بنیانگذار سپاه در جلسه تصمیم گیری برای تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شرکت کرد و به همین دلیل از شهید بروجردی به عنوان بنیانگذار سپاه نیز یاد می شود فعالیت ایشان در سپاه از پادگان ولی عصر (عج) شروع شد که اولین گردان ۱ و ۲ سپاه را ایشان تشکیل و آموزش داد و با آغاز بحران پایه همین دو گردان بود که در بحران های اولیه انقلاب توانستند بازوان امام باشند.

شهید بروجردی بعد از این همه سابقه مبارزاتی در اوج بحران کردستان که نمی شد مرز بین مردم و ضد انقلاب را تشخیص داد، از طرف خود مردم کردستان به «مسیح کردستان» مشهور شد. این اتفاقی نادر است که فرمانده نظامی در منطقه ای بحران زده به این شکل در نزد مردم منطقه محبوبیت داشته باشد.

از جمله عوامل محبوبیت وی در کردستان این بود که شهید بروجردی از بطن مردم برخاست مانند مردم عادی زندگی می کرد؛ و به همین دلیل درک محرومیت مردم کردستان از دیگر عوامل مقبولیت این فرمانده دوران دفاع مقدس در میان مردم کردستان به شمار می رود.

این گفته او را بر در دیوار شهرهای کردستان نوشته بودند که «در زیر آسمان کبود هیچ خدمتی بالاتر از رفتن به کردستان نیست.

اعتماد متقابل شهید بروجردی و مردم کردستان در حل بحران این مناطق حائز اهمیت است. زمانی که ایشان تصمیم گرفت مردم کردستان را مسلح کند، بسیار تحت فشار بود اما خود به این نتیجه رسیده بود که اگر قرار است کسی از کردستان دفاع کند این خود مردم کردستان هستند نه کسانی که از تهران و یا شهرهای دیگر می آیند. تا قبل از اینکه شهید بروجردی به کردستان برود مردم کردستان به آنها می گفتند مستشاران تهرانی ولی زمانی که شهید بروجردی می رود ورق بر می گردد و اعتمادی که ایشان به مردم می کند بزرگ ترین اتفاق را در کشور خلق می کند که به آرامش و نجات کردستان منجر شد.

حسین بروجردی تصریح کرد: لقب «ناجی کردستان» به اعتقاد من فقط به علت اعتماد ایشان به مردم کردستان است و می بینیم که الان در کشورهایی که مناطق کردنشین دارند با مرکزیت درگیرند مثل ترکیه و عراق اما مسئله کردستان ایران به صورت اساسی حل شد و

این محصول نگرش شهید بروجردی بود که «سازمان پیشمرگان مسلمان کرد» را ایجاد کرد و با اینکه سپاه آنجا بود و مستقل از سپاه این سازمان را تشکیل داد که نقش اساسی در کردستان داشتند و در این راه شهدای بسیاری را تقدیم کردند. مجموعه خدامحوری، اخلاق مداری، درک محرومیت مردم کردستان و اعتمادی که به آنها داشت همه اینها جمع شد و از شهید بروجردی اسطوره ای ساخت که در جاهایی که حتی چهره های اصلی انقلاب را نمی شناسند عکس ایشان در منازل روستاییان گُرد هست.

اخلاق؛ محوریت بینش شهید بروجردی بود. هر کسی که با شهید بروجردی همنشین، هم رزم و یا از نیروهایش بوده تنها صبر، سعه صدر، حسن نیت، لبخند و نشانه های کمالات انسانی را در توصیف ایشان ذکر می کند.

بسیاری از شهدای بزرگ که در کشور نقش آفرینی کرده و حماسه آفریدند مثل شهید همت، حاج احمد متوسلیان و... در واقع کسانی بودند که در کردستان تحت رهبری فکری شهید بروجردی تربیت شده بودند.

فرزند شهید بروجردی به اعمال برخی محدودیت ها در بیان شخصیت و زندگی واقعی شهدا اشاره کرده و می گوید: شهدای ما افراد معصوم و مقدسی نبودند که از آسمان به یکباره به زمین آمده باشند، همه شهدای ما، بروجردی، همت و... هم مثل همه جوانان همین روزها را پشت گذاشتند، اما در بزرنگی که باید نقش آفرینی می کردند، در قبال جامعه احساس تکلیف کرده و آنچنان نقش آفرینی کردند، که تاریخ انسانیت را رنگ خدایی بخشیدند.

مبارزه شهید در دفاع مقدس با شروع تهاجم ارتش عراق به خاک میهن اسلامی در مهر ماه ۱۳۵۹، «محمد» به همراه تنی چند از هم رزمانش، راهی «سرپل ذهاب» شد.

در جریان محاصره این شهر، که می رفت تا منجر به اشغال آن توسط ارتش بعث شود، «محمد» و یارانش طی یک رشته نبردهای سخت و سهمگین، پوزه لشگرهای زرهی و کماندویی دشمن را به خاک مالیده و شهر را از خطر سقوط حتمی نجات دادند.

در این نبرد نابرابر، «محمد» چندین بار تا پای شهادت پیش رفت و بالاخره هم، از ناحیه دست، جراحت سختی برداشت. آنچه در این دوران بر صعوبت کار «محمد» و هم رزمانش در جبهه های غرب، صد چندان می افزود، تسلط بلا منازع لیبرالیزم منحط و در راس آن، «بنی صدر» خائن، بر مقدرات جبهه و جنگ بود. یکی از هم رزمانش در باب استقامت و پایداری «محمد» در بحبوحه نبرد، از عملیات «مطلع الفجر» روایت می کند: «در این عملیات، ما و سایر

تمامی تنگی وقت و مسئولیت‌های سنگین که به عنوان فرمانده منطقه ۷ سپاه کشور داشتند، از کمترین فرصت‌ها، برای رسیدگی به مشکلات بسیجی‌ها استفاده می‌کردند. در برخورد با نیروها، مصداق عینی «رحماء بینهم» بودند.

در هر عملیات هم، مثل یک نیروی ساده، دوش به دوش بسیجی‌ها می‌جنگید و پیشروی می‌کرد. برای همین هم، بچه‌ها عاشق او بودند، اما خدا شاهد است که این مرد، از این همه عشق و ارادت، سرسوزنی دچار عجب و غرور نشد.

از دیگر مسایلی که «محمد» به شدت نسبت به آن پای بندی نشان می‌داد، رسیدگی و ملاقات با خانواده‌های شهدا و جانبازان بود. محبت و علاقه‌اش به یتیمان شهدا حد و حصری نداشت. بارها با لحنی موکد گفته بود: «خدا ما را به واسطه همین شهید داده‌ها امتحان می‌کند. مبادا با غفلت از آنها، سختی و عذاب خدا را برای خودمان بخریم!». از هر چه بگذریم سخن دوست خوشتر است معمولاً اجرای وصایای شهدا، می‌تواند منشور اساسی دیانت و اصل زندگی رهروان تلقی گردد. بدین لحاظ طرح بخشی از وصیتنامه این شهید والا مقام نه تنها خالی از لطف نیست بلکه تشعشع قلم او روشنی بخش نگارش ما و تعیین‌کننده منش مردم و مسئولین است.

در قسمتی از وصیتنامه شهید بروجردی آمده است: اصل مقاومت و پایداری - همان طور که امام فرمودند - نباید فراموش شود که بیم آن می‌رود زحمات شهدا به هدر رود؛ اگر چه آنها به سعادت رسیدند اما این ما هستیم که آزمایش می‌شویم.

شهید بروجردی در قسمت دیگری از وصیتنامه خود آورده است: من با تمام وجود این اعتقاد را دارم که شناخت و مبارزه با جریان‌هایی که بین مسلمین شایع شده و سعی در به انحراف کشیدن انقلاب از خط اصیل و مکتبی آن دارد، به مراتب حساس‌تر و سخت‌تر از مبارزه با رژیم صدام و آمریکا است؛

وی همچنین می‌گوید: وصیتم به برادران این است که سعی کنند توده مردم را که عاشق انقلاب هستند از نظر اعتقادی و سیاسی آماده کنند تا بتوانند کادرهای درست انقلاب را شناسایی کنند و عناصری را که افکار انحرافی دارند بشناسند که شناخت مردم در تداوم انقلاب، حیاتی است.

روحش شاد و راهش جاودان باد!

فرماندهان ارتش و سپاه، به اتفاق ایشان روی یکی از ارتفاعات «تنگ کورک» مستقر شده بودیم. در شرایطی که حتی آب برای وضو گرفتن هم در دسترس نبود... ایشان در آن شرایط دشوار گرمای نفس بر، یازده شبانه روز پلک بر هم نزد، کنار ما ماند و نبرد را رهبری کرد.

روزهای آخر، ما و فرماندهان ارتش، حتی با التماس، مصرانه از او خواستیم بروی کمی استراحت کند، اما قبول نکرد. «سردار سرتیپ «قاسمی»، نیز این گونه گواهی می‌دهد: معمولاً استراحت‌های حاج اقا در جاده‌ها و بین راه بود.

اصلاً وقت استراحت نداشت از سپیده صبح تا دیر وقت شب، در حال تردد و سرکشی به خطوط و مناطق عملیاتی بود و در جلسات طولانی و خسته‌کننده طرح و برنامه ریزی عملیات شرکت مستقیم و فعال داشت.

از نیمه شب تا یک ساعت مانده به اذان صبح، سرگرم نماز شب و تلاوت قرآن و ادعیه می‌شد و ذکر می‌گفت. اگر قیلوله کوتاه یک ساعته او را تا پیش از اذان صبح، در نظر نگیریم، باید بگوییم، این مرد عمده خواب و استراحتش حین تردد در جاده‌ها، داخل ماشین بود. «محمد، علی رغم موقعیت درخشان و برجسته‌ای که در بین فرماندهان عالی رتبه نیروهای مسلح انقلاب اعم از ارتش و سپاه داشت، چنان تواضعی از خود بروز میداد که در بین تمامی رزم‌آوران جبهه‌های غرب و جنوب، اخلاص او زبانزد خاص و عام شده بود.

با توجه به اینکه فرماندهی عالی جنگ در جبهه‌های شمال غرب و غرب کشور را بر عهده داشت، بارها مخبرین جراید و اکیپ‌های گزارشی رادیو برای مصاحبه به سراغش می‌رفتند اما هر بار دست خالی برگشتند. چرا که «مسیح کردستان»، همواره از دوربین‌های تلویزیونی و میکروفون‌هاگریزان بود. یکی از دوستانش در این باره می‌گوید: «سعی داشت گمنام باشد. سعی میکرد خودش در جامعه مطرح نشود.

معتقد بود که تمام اجر یک کار، در گمنامی عامل آن است. سخت اصرار داشت بر این گمنامی. یک بار که اکیپ فیلمبرداری تلویزیونی غافلگیرانه از او فیلمبرداری کرد، مصرانه مانع از ادامه کارشان شد. می‌گفت: از من فیلمبرداری می‌کنید؟ بروید استغفار کنید... شما باید بروید از این بچه رزمنده‌ها که دارند می‌جنگند فیلم بگیرید...» سردار سرتیپ «قاسمی» نیز از عشق و ارادت عمیق محمد به فرزندان معنوی حضرت امام، اینگونه یاد می‌کند: «حاج آقا همیشه رسم داشتند که با بچه بسیجی‌ها حشرو نشر داشته باشند. با